



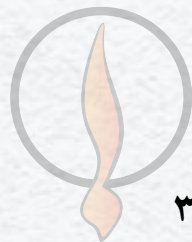
فهیمة حسین زاده

۱

این همه مرد شدم، آن همه زن یادم رفت
 یک «تو»ی خوب شدم، معنی «من» یادم رفت
 شکل بلقیس کلیدر شدم و سنگ صبور
 هفت خاتون غزل‌های کهن یادم رفت
 سیلی سرد زمستان به بهارم افتاد
 هُرم داغ نفس و خواهش تن یادم رفت
 غربت آخر همه خاطره‌هایم را برد
 آمدم پر بکشم، نام وطن یادم رفت
 گفتم این بار به دلداری یاری نروم
 آمد آن یار خوش توبه‌شکن، یادم رفت

۲

فرقی ندارد مرگ را آسان بگیرم
 یا هر شب از آوار دل‌تنگی بمیرم
 سی سال و اندی صورتم مانده است اما
 قلبم گواهی می‌دهد عمری است پیرم
 فردا هم امروز است چون دیروزها مان
 از صرف فعل «خواهد آمد» سیر سیرم
 عید و بهار و سال نو زیباست اما
 قفل زمستان خورده بر جان اسیرم
 از مرگ بیزارم ... ولی ای زندگانی!
 مانده است جایی کنج آغوشت بمیرم؟!



۳

دنیا همیشه حال دلش روبه‌راه نیست
 تجویز شب برای همه قرص ماه نیست
 با زخم‌های کهنه مدارا کن و بساز
 وقتی کسی برای دلت تکیه‌گاه نیست
 دستی به سمت بی‌کسی ات پل نمی‌شود
 اینجا کسی پناه دل بی‌پناه نیست
 من باختم به سادگی ام این قمار را
 تقصیر مهره‌های سپید و سیاه نیست
 ای عشق! ای قشنگ‌ترین اشتباه من!
 می‌خواهمت گریزی از این اشتباه نیست
 زیبا و دلیرانه کنارم نشست‌ای
 اقرار کن که چاره به غیر از گناه نیست
 آدم بنا گذاشت از اول گناه را ...

۴۴ درجه شرقی

با چشمان غمگین خاورمیانه ای ام چه کار کنم؟
با سرنوشتی که به قهوه ای می زند
کلمه ها نفرینم کردند
و خاک، دهانم را پر خواهد کرد
تمام زبان هایی که می دانم
ریشه در غم و شن دارند
دیگر کلمه ها به کارم نمی آیند
تا زبان دیگری پیاموزم
شب است
و تاریکی
بر تاریکی
اضافه می شود
ما دستور زبان اشیا را فراموش کرده ایم
نام واقعی اشیا را
کلمه

رمز صندوق خانه اسرار نیست
صدایی از جانب آنچه هست
نمی آید
و ما گفتگویی را که در جهان جاری است
دیرزمانی است که نمی شنویم
کلمه جادویی بود
که از خاک خاورمیانه سر بر آورد
و من هنوز در ۴۴ درجه شرقی نشسته ام
و مشغول نوشتن این اوراد
بر اورا قم
چشمه ای که نجوشد
خاک، دهانش را پر خواهد کرد.



علی عربی

دیوار حائل

چه فرقی می کند
افغانی باشی
یا فلسطینی؟
هنگامی که برگه عبور
در جیبیت نیست
چه فرقی می کند؟
سه راهی گلشهر
یا دیوار حائل
امروز می توانم
سایه یک افغانی باشم
که روی خیابان کشیده می شود
سایه ای که بیهوده دنبال صاحبش افتاده است
با چشمانی کاملاً شرقی
می توانم ادامه پیدا کنم
و جنازه یک گرد باشم
که حالا
دیگر متعلق به هیچ کشوری نیست.



بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۹۴



شیرین خسروی

۱
 داشتی فکر کسی را در سرم دارم؟
 تا رد آغوش تو را بر پیکرم دارم
 رفتی و قصرم ناگهان از پایه ویران شد
 حالا به جای مرد، غم در لشکرم دارم
 بعد از تو ای فاتح‌ترین سالار آغوشم!
 سردارهای خائنی در کشورم دارم
 باج و خراج از ملک من بیهوده می‌خواهند
 از تو فقط یک اسم بر انگشترم دارم
 دیگر نه غافلگیری یک بوسه در ایوان
 نه خش خش پیراهنی پشت سرم دارم
 بعد از تو دیگر عشق در قلبم نمی‌جوشد
 آتش فشان مرده‌ای در بسترم دارم
 دیگر نه خاتون غزل دیگر نه سلطانی...
 این شعرها را از دعای مادرم دارم



۲
 شب‌ها به دشت پیرهنم خواب می‌دهی
 نیلوفری و جلوه به مرداب می‌دهی
 تو کیستی که با تو پر از حرف تازه‌ام
 هر شب به دفترم غزلی ناب می‌دهی
 هر واژه را به لمس سرانگشت شاعرت
 از دست من گرفته تب‌وتاب می‌دهی
 پیراهن سفید تو آرامش شب است
 این رنگ تازه را تو به مهتاب می‌دهی
 در سینه‌ات که گرم‌ترین آشیانه‌هاست
 جایی به یک پرندۀ بی‌تاب می‌دهی
 من تشنه‌ام که غرق شوم در تمام تو
 تو چکه چکه چکه به من آب می‌دهی!



شیدا حسین زاده

۲

کنار دست، بازو، سینه
جوان زنانه
به تو فکر نمی کردم
به تو فکر نمی کردم که قرار بود پیرزنانه آستینت را بکشم
همیشه به زنی فکر می کردم به بلندی
در کنار یکی
بی دست، بی بازو، بی سینه می سوخت
حالا که تتم را در دور
گذاشته ام برای روز مبادا
با صدای جفت گیری کرمها
و حرکت آب در شریانهای بریده بریده
دهلیزهای پاشیده
فکر نمی کنم
گریه نمی کنم
نمی گنم از جایم تکان بخورم
بردارم عکست را
بگذارم دورتر
و پنجره را ببندم که بوی دود
بارداری همسایه را تترساند
و صدای له شدن کرمها در فشار آب
بچهها را تبرد.

۱

روبه روی ستونهای مشرف به بهارستان
به تنها چیزی که فکر نمی کنم قانون است
این را تنها گریه ای می داند
که روزهاست با بیش تر از نیم نگاه می به فست فود من
می پلکد زیر آفتاب و درخت
کت و شلووار بالا می رود در پله
چروک می خورد در پله
نگاه می کند به لپتابم که به سینه چسبانده ام **اد اندیشه**
و آن یکی را
که من و لپتابم را به سینه چسبانده است، نمی بیند
و یک جایی بین انقلاب و ولی عصر، قدم
و یک جایی بین من و لپتابم، وول
و یک جایی بین ولی عصر و من
انقلاب
نشسته برای خودش
دم نوش نعنا سفارش داده است
برای من چای سبز
و برای کسی که سعی نمی کند بازوهایش را شل کند
فندک گرفته است.



اد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴



پوریا گل محمدی

از تهران تا کابل دوستت دارم

زیباییات، از مرزهای تبت گذشته است
لبخندت، فراتر از جغرافیا زیست می کند
قلبت، کشور دوستی هاست
گیسوانت، پرچم سرزمین مادری
دستانت، خطوط مرزی هستند
و تتم را در خود گرفته اند
تو را به دوست داشتن دعوت می کنم
هیچ جنگی نمی تواند دوست داشتن را از یاد انسان ببرد
اما با دوست داشتن
می توان جنگ را از یاد برد
مهربان!
من، طالب تو هستم
طالبان تو نیستم
تفنگت را زمین بگذار
برای فتح زمین
لبخندت کافی است
بخند
خندهات را دوست دارم
خندهات

هر جنگ جویی را خلع سلاح می کند
از تهران تا کابل
در جنگ
در صلح

کنار تانکها دوستت دارم
کنار میدان مین دوستت دارم
کنار موشکهای عمل نکرده دوستت دارم
کنار مجسمههای بامیان دوستت دارم
کنار نعش برادرم
کنار تفنگ برادرت
شعبه باشی یا سنی
هزاره باشی یا پشتون
دوستت دارم
نامت

همچون کبوتر صلح در دهانم لانه کرده است
جنگ زیبا نیست
اما تو زیبایی
زیباییات
جنگ را به مسخره گرفته

هر که تو را می بیند
به خودش شلیک می کند
یکی، تو را برای خودش می خواهد
یکی، تو را برای همه می خواهد
یکی، تو را با نام فرزندان صدای می زند
یکی، تو را با نام خانوادگی شوهرت
اما من
تو را به نام کوچکت صدای می زنم
و اعتراف می کنم
از تهران تا کابل دوستت دارم
و صلح از همین جا آغاز می شود
مهربان
دوست داشتن تو
از من جنگ جویی بی آزار ساخته است
که کبوتران در سنگرش آشیانه ساخته اند.



گروس عبدالملکیان

سنگینی عزیز
که بر عضلات روحم نشسته‌ای!

زیبای من
که آجر به آجر
خلوتم کرده‌ای!
وقتی که از چهار طرف
به آغوشم می‌کشی
وقتی که مثل کاغذ شعری
مچاله‌ام می‌کنی
وقتی که سطرهای خردشده‌ام
تا صبح ضجه می‌زنند...

درد، وقت است!
وقتی
که معشوق از شکل
خارجت کند
دیوار من!
که همزمان از دو سمت
به آزادی، به اسارت چشم دوخته‌ای
سکوت تو
سلول به سلول فرق می‌کند
دیوار!
تتهایی عمیق
که من را
از زندان آزادی
آزاد کرده‌ای
تاریکی تو
فرق می‌کند.



بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

دیوار

به نلسون ماندلا که ترجیح داد،
بیست و پنج سال به یک دیوار خیره شود

لکه زرد روی دیوار
صورت ترک خورده
که اندامت در آجرها گیر کرده است
درد، از درون به بیرون
درد، از بیرون به درون
درد، از کجا به کجا می‌رود؟

دیوار!
معشوق مُرده مُرده مُرده زنده من!
آینه‌ای
که از درون مرا به من نشان دادی!
آرایشی که از زیر پوست
پاک نمیشوی